





# آئین نامه غله و نان

شماره ۶۱۲۵ مورخه ۲۴ مرداد ۱۳۲۲

پرو اختیاراتیکه بموجب قانون مصوب ۱۳ اردیبهشت ماه ۱۳۲۲ باین جانب اعطا گردیده بنظر جن بریان ۴ جمیع آوری محصول غله سال ۱۳۲۳ و برای تعیین نان بقدار کافی توزیع عادلانه آن این کلیه اهالی کشور آئین نامه زیر صادر میگردد:

- ۱- گند و جو و آرد گند و جو در کلیه کشور در انحصار دولت خواهد بود و خرید و فروش اجناس مزبور ممنوع و محضرا باست غله و نان است بجز در مواردیکه موافقت قبلی و اجازه کتبی مقتدر نامبرده کس شده باشد.
- ۲- هرگاه غریبه و فروش غلات مشروطه بالا در بازار آزاد بمل آید این جنس بدون پرداخت بها بنفع دولت ضبط خواهد شد و همچنین هرگاه از طرف صادر دولت برای اوقایم ناهیا آنکه بموجب ماده (۱) آئین نامه جنس مزبور را تحویل نموده است.
- ۳- در تمام شهرستانها و قراقرص و املاک مزروعی کشور مالکین و زارعین مکلفند کلیه مازاد گند و جو ملک خودرا که طبق مقررات این آئین نامه تحویل میشود بقسمت غله و نان بفرستند.
- تصیر - در مورد املاک استیجاب انجام تکلیفی که موجب این آئین نامه برای مالک مقرر گردیده بجهت مستاجر خواهد بود و هرگاه نام با قسمتی از مال الاجاره ملک جنسی باشد آن مقدار جنسی که مستاجر طبق اجاره نامه قبلی تحویل آنرا بملک نموده بنوان انجام تمهید جنسی محسوب قسط مالک ذیق بدریافت بپای آن سبخر رسمی دولت خواهد بود.
- ۴- بپای گند و جو هر حوزة ای از طرف قسمت غله و نان و با موافقت قبلی رئیس کل دارائی تعیین خواهد شد.
- ۵- بپای جو در هر حوزة ای مواد دو نلت بپای گندم آن حوزة خواهد بود.
- ۶- تئیهاتی که طبق مقررات ماده (۴) این آئین نامه برای هر حوزة ای تعیین میشود شامل محصول سال ۱۳۲۳ و بود و قسط برای مقادیری است که تا بازردهم آذر ماه سال مزبور تحویل می گردد و از شازدهم آذر ماه تا آخر دیله سال ۱۳۲۳ قسط نود در صدود ماهی بپای و اقساط سال ۱۳۲۳ قسط ۸۰ در صد قیمت اصلی مقرره بتحویل دهنده جنسی پرداخت میشود. از اول فروردین ۱۳۲۴ به بعد هر مقدار غله یا آردی که اضافه بر مصرف حقیقی تا سرخرم سال ۱۳۲۴ در هر جاو نزد هر کس یافت شود بدون پرداخت بها بنفع دولت ضبط خواهد شد.
- ۷- ذوت از غلات انحصاری دولت محسوب نمیشود ولی هرگاه برای فروش بقسمت غله و نان عرضه شود قسمت مزبور در صورت احتیاج آن را بپای جو خریداری خواهد نمود.
- ۸- قسمت غله و نان مجاز است با در نظر گرفتن وضعیت محلی هر یک

# آرزو این نبود

بقیه از صفحه اول

آرد این است آرزو هدف آزاد مردان و آزادبفروهان و نویسنده کانوطن پرست. امامانسانه گاهی باره ای اشخاص خشن در مقام افکار اشتباه آمدند و مواردی امر را بر نویسنده گانه مشتبه میسازند و از آزادی مطبوعات برخلاف آرزوی مذکور نتیجه می گیرند. کما اینکه اخیرا با کمال تأسف در روزنامه هفتگی آرزو مراتبی نسبت به جناب آقای هاشم صهبای رئیس خرد آرزوی اصلاح کشور را بدست عناصر بانک و خاستهای امثال آقای صهبایزاد. القاعشبه نموده اند و حقایق را با ایشان مشتبه ساختند و ایشان نیز بواسطه عدم سابقه از شخصیت و سابقه و شایستگی خاص آقای صهبای و بنظر انتقاد و تکرار مراتبی را اضطرار داشته که حقا و انصافا بر خلاف انتظار و موجب تأسف گردید.

باید یاد داشت که نویسنده نگذاشت که آقای هاشم صهبایی از پاکترین و مبرزترین صاحب منصبان شایسته وزارت دارائی است. صهبای با سابقه بسیار در خفاست و باطیقت مقامات میانه گذردن در یک خانه استیجابی کوچک میسر می برد و مشغول به امور مالی میشود و بعد از آن از متخصصین عالی مقام ایرانی در دفتر اداره امور اقتصادی کشور است و اگر ما دیدیم بصیرت داشته باشد و با شرف و مثال صهبایست که ما را از استخدام بیگانگان بی نیاز مینماید ولی افسوس که بخودی توجه نداریم و بی دانم که در ایران کسانی را داریم که اگر از آنها پشتیبانی شویم ما را از بیگانگان بی نیاز خواهند نمود.

موضوع دولت تکرار متضاد به شاهرود کدر نامه آرزو اشاره شده بود. مربوط بزمان تصدی آقای صهبای بوده و در این حال تلگرافهای مزبور خارج از صلاحیت مدیر سابق بانک نبوده و مربوط بامور اداری بود. موضوع برکنار نمودن یکی دوفقر که نام برده شده بودند نیز از خدمات ذی قیمت آقای صهبای به بانک کشور محسوب است. اگر صهبای فرط غفلت اخلاق و عیاشیگری و بی نظری نفرواستد برده در این اکتفا به برکنار نمودن آنها بوده اند این عمل شایسته تجدید است نه حمله و انتقاد حال اگر آن اشخاصی نظر من دارند که سوابق گفته شوم نامی ندارد.

موضوع انتصاب شخصی من به معاونت

موضوع دولت تکرار متضاد به شاهرود کدر نامه آرزو اشاره شده بود. مربوط بزمان تصدی آقای صهبای بوده و در این حال تلگرافهای مزبور خارج از صلاحیت مدیر سابق بانک نبوده و مربوط بامور اداری بود. موضوع برکنار نمودن یکی دوفقر که نام برده شده بودند نیز از خدمات ذی قیمت آقای صهبای به بانک کشور محسوب است. اگر صهبای فرط غفلت اخلاق و عیاشیگری و بی نظری نفرواستد برده در این اکتفا به برکنار نمودن آنها بوده اند این عمل شایسته تجدید است نه حمله و انتقاد حال اگر آن اشخاصی نظر من دارند که سوابق گفته شوم نامی ندارد.

موضوع انتصاب شخصی من به معاونت

# تغییر محل دفتر روزنامه حلاج

دفتر روزنامه حلاج به دروازه قزوین چهار راه گلستان . منزل شخصی مدیر منتقل شده متنی است مراملات روزنامه ها باین آدرس فرستاده شود

# چاپخانه مظاهری

تلفن - ۸۹۵۶

# مژده

روزنامه هفتگی، تکهای؛ کاربناوری و سیاسی زبان ملت بزودی در نابل منتشر خواهد شد

خالی و بدون اثاثیه بود کبریت را از جیب بیرون آورد بدیخانه بجز دو جوب کبریت نم کشیده بیشتر در آن بافت نیشد سپس بزمحت یکی از آنها را روشن کرد.

یک قفسه جای خوراک که در بپای آن پوشیده از گرد و غبار بود در مقابل او قرار داشت در اطراف او چهار دو سقید ولی کتف که از اثر میهای جای عکس همه جایش خوراک شده و عنکبوت در گوشه آن تار انداخته بود وجود داشت.

وقتی که کبریت نزدیک بظاموش شدن بود کرام از درب تپه بازی که از سمت چپ اطاق بطرف زیر زمین باز میشد خارج گردید و از چند پله کان پایین رفت.

زیرزمینی که دروب و دیوارهایش از اثر طوطی بکلی خیس بنظر میرسید تاریک و ظلمانی بود. کرام چندتا پله در جای خود باستاند از خیلی دور صدای بولون ماندن آنکه از ته چاهی بالا میاید بگوش میرسید.

ناگهان تنها بوند در عمارتی غیر مسکون آنهم در چنین موقع شب که شاید نیز دشمن در کمین او بود جسم کرام را بلرزه در آورد و عرق وحشت و هراس صورت و پشیمانی او را خیس کرده بود زانوهایش میلرزیدند یکباره قرشی خورد داد و شروع به دستمالین بر روی دیوارها نمود ناگهان دستش به میله ای آهنی خورد و چیزی مانند قفل در روی آن صدا کرد در همان لحظه صدای ناله و خفه زدن بگوشش رسید که میگفت.

فروکون... شاید؟

نرود آهنی از اثر لرزه بین کرام صدا کرد و خون در عروقش متجمد

# ترجمه و نگارش صادق خانی ساروی

# رزالیا

# فصل دوم

ستارگان در آسمان بدرخشیدند و اثری از ماه نبود از دیوارهای کوتاه باغ خانه های همسایگان نایاب بود اطفاهایشان روشن و صدای جارو جنبان بپای باغ اطاق توپ بازی میکردند بگوش میرسید. در طرف راست عمارت مسایه فقط یک اطاق بود از پنجره های باز آن صدای بولون بگوش میرسید. آنک آنک ملایم و دلنشین و بولون که معلوم نبود از نده آن کسیت بانده ای گوش دل را می نواخت که گرام تا چند دقیقه تکیه بپیوار دادند و آن گوش میکرد آنک بولون و صدای بپایه بگوش میرسید که در موقع غلظت گسائی هستند که به گداز او بیاید و همین مطلب باعث توت قلب گرام میشد. چند دقیقه بعد او مشغول جستجوی راهی بود که بتواند داخل عمارت شود تمام پنجره ها با دقت امتحان کرد ولی همگی محکم بسته شده بودند. کرام بالاخره تصمیم گرفت که اشتبه یکی از پنجره ها را شکسته وارد شود. عاقبت صکارا از سر برداشت و محکم بشیشه یکی از پنجره ها کوبید بشیشه پشمی داخل عمارت شکست. کرام دست بداخل پنجره برد و آنرا بشکست. چند لحظه بعد کرام خود را بداخل عمارت رسانید.

اولین اطافی که کرام پای خود را در آن گذاشت اطافی سرد مردمربوط

میکردید. این صدای رزالییا نبود بالاخره کرام جرتی بغرد داد و کتک زد. آری من فروکون هستم. شما کی هستید؟

صفا ناله کلان باسخ داد: رزالییا... رزالییا... رزالییا نیست.

دوباره صدای لرزان با کمال ضعف و بریدگی باسخ داد: دست بیا و دهان من بسته است بکک دلتانم کوشه دهان بندار.

باز کرده ام این است که نمی توانم حرف برنم کبریت ندارید.

کرام چپه کبریت را از جیب بیرون آورد و آخرین جوب آنرا روشن نمود و از لای پله های آهنی بداخل نگاه کرد.

در میان زیر زمین کودالی کشنده شده بود که روی آن از نرود آهنی پوشیده و در چهار گوشه آن چهار قفل محکم و بزرگ زده بودند وسط این کودالی دخمه مانند روی یک میز کهنه جسدی شبیه به چنه انسان قرار داشت که روی آنرا از پارچه سفیدی پوشانده بودند و از زیر روبروش سفید گوشه چند قطب و زنجیر میان است.

کرام در مقابل این منظره وحشتناک و ترس آور فریادی کشید کبریت خاموشی شده و کرام دوباره در میان ظلمت ناپدید گشت رزالییائی در آنجا شناخته نیشد بلکه چندتا معلومی بیش نبود که صکارا را در آنجا نجان دچار اشکال ساخت صدا در میان تازیکی گفت.

# نطق آقای نخست وزیر

بقیه از صفحه اول

فداکاری جقدر مقدس تر و ستوده تر خواهد بود خاطر آقایان کاملا مستحضر است خردش در مقام افکار اشتباه آمدند و مواردی امر را بر نویسنده گانه مشتبه میسازند و از آزادی مطبوعات برخلاف آرزوی مذکور نتیجه می گیرند. کما اینکه اخیرا با کمال تأسف در روزنامه هفتگی آرزو مراتبی نسبت به جناب آقای هاشم صهبای رئیس خرد آرزوی اصلاح کشور را بدست عناصر بانک و خاستهای امثال آقای صهبایزاد. القاعشبه نموده اند و حقایق را با ایشان مشتبه ساختند و ایشان نیز بواسطه عدم سابقه از شخصیت و سابقه و شایستگی خاص آقای صهبای و بنظر انتقاد و تکرار مراتبی را اضطرار داشته که حقا و انصافا بر خلاف انتظار و موجب تأسف گردید.

باید یاد داشت که نویسنده نگذاشت که آقای هاشم صهبایی از پاکترین و مبرزترین صاحب منصبان شایسته وزارت دارائی است. صهبای با سابقه بسیار در خفاست و باطیقت مقامات میانه گذردن در یک خانه استیجابی کوچک میسر می برد و مشغول به امور مالی میشود و بعد از آن از متخصصین عالی مقام ایرانی در دفتر اداره امور اقتصادی کشور است و اگر ما دیدیم بصیرت داشته باشد و با شرف و مثال صهبایست که ما را از استخدام بیگانگان بی نیاز مینماید ولی افسوس که بخودی توجه نداریم و بی دانم که در ایران کسانی را داریم که اگر از آنها پشتیبانی شویم ما را از بیگانگان بی نیاز خواهند نمود.

موضوع دولت تکرار متضاد به شاهرود کدر نامه آرزو اشاره شده بود. مربوط بزمان تصدی آقای صهبای بوده و در این حال تلگرافهای مزبور خارج از صلاحیت مدیر سابق بانک نبوده و مربوط بامور اداری بود. موضوع برکنار نمودن یکی دوفقر که نام برده شده بودند نیز از خدمات ذی قیمت آقای صهبای به بانک کشور محسوب است. اگر صهبای فرط غفلت اخلاق و عیاشیگری و بی نظری نفرواستد برده در این اکتفا به برکنار نمودن آنها بوده اند این عمل شایسته تجدید است نه حمله و انتقاد حال اگر آن اشخاصی نظر من دارند که سوابق گفته شوم نامی ندارد.

موضوع انتصاب شخصی من به معاونت

# تغییر محل دفتر روزنامه حلاج

دفتر روزنامه حلاج به دروازه قزوین چهار راه گلستان . منزل شخصی مدیر منتقل شده متنی است مراملات روزنامه ها باین آدرس فرستاده شود

# چاپخانه مظاهری

تلفن - ۸۹۵۶

# مژده

روزنامه هفتگی، تکهای؛ کاربناوری و سیاسی زبان ملت بزودی در نابل منتشر خواهد شد

خالی و بدون اثاثیه بود کبریت را از جیب بیرون آورد بدیخانه بجز دو جوب کبریت نم کشیده بیشتر در آن بافت نیشد سپس بزمحت یکی از آنها را روشن کرد.

یک قفسه جای خوراک که در بپای آن پوشیده از گرد و غبار بود در مقابل او قرار داشت در اطراف او چهار دو سقید ولی کتف که از اثر میهای جای عکس همه جایش خوراک شده و عنکبوت در گوشه آن تار انداخته بود وجود داشت.

وقتی که کبریت نزدیک بظاموش شدن بود کرام از درب تپه بازی که از سمت چپ اطاق بطرف زیر زمین باز میشد خارج گردید و از چند پله کان پایین رفت.

زیرزمینی که دروب و دیوارهایش از اثر طوطی بکلی خیس بنظر میرسید تاریک و ظلمانی بود. کرام چندتا پله در جای خود باستاند از خیلی دور صدای بولون ماندن آنکه از ته چاهی بالا میاید بگوش میرسید.

ناگهان تنها بوند در عمارتی غیر مسکون آنهم در چنین موقع شب که شاید نیز دشمن در کمین او بود جسم کرام را بلرزه در آورد و عرق وحشت و هراس صورت و پشیمانی او را خیس کرده بود زانوهایش میلرزیدند یکباره قرشی خورد داد و شروع به دستمالین بر روی دیوارها نمود ناگهان دستش به میله ای آهنی خورد و چیزی مانند قفل در روی آن صدا کرد در همان لحظه صدای ناله و خفه زدن بگوشش رسید که میگفت.

فروکون... شاید؟

نرود آهنی از اثر لرزه بین کرام صدا کرد و خون در عروقش متجمد

# آگهی

# بمنظور رفاه عامه علاوه

# بر پنج تیمار گاه یایست

# امداداتی که از طرف

# شهررداری در نقاط مختلفه

# بایدتخت دائر و بیماران

# بی بضاعت امداد و امین نمایند

# اخیرا تیمار گاهی در مرکز

# شهررداری (میدان سپه)

# برای تمام ساعات شبانه روز

# دائر گردیده و کشیک شبانه

# انجا به منظور رفاهیت

# خانواده ها و اشخاص است

# که در شب احتیاج فوری

# بطلبیدارند

# این تیمار گاه قبل از ظهر

# هابه معاینه متصدیان و مسائل

# نقلیه پرداخته و از ساعت

# بعد از ظهر هر روز تا ساعت

# هشت صبح روز بعد با

# وسائل لازمه و آبدولانس

# برای خدمتگذار ی عامه

# آماده است

# شماره تلفن این تیمار گاه

۸۲۸۱ است شماره ۱۲۰۰ ش ۲۰۶۶۹-۵

# شهررداری تهران

میکردید. این صدای رزالییا نبود بالاخره کرام جرتی بغرد داد و کتک زد. آری من فروکون هستم. شما کی هستید؟

صفا ناله کلان باسخ داد: رزالییا... رزالییا... رزالییا نیست.

دوباره صدای لرزان با کمال ضعف و بریدگی باسخ داد: دست بیا و دهان من بسته است بکک دلتانم کوشه دهان بندار.

باز کرده ام این است که نمی توانم حرف برنم کبریت ندارید.

کرام چپه کبریت را از جیب بیرون آورد و آخرین جوب آنرا روشن نمود و از لای پله های آهنی بداخل نگاه کرد.

در میان زیر زمین کودالی کشنده شده بود که روی آن از نرود آهنی پوشیده و در چهار گوشه آن چهار قفل محکم و بزرگ زده بودند وسط این کودالی دخمه مانند روی یک میز کهنه جسدی شبیه به چنه انسان قرار داشت که روی آنرا از پارچه سفیدی پوشانده بودند و از زیر روبروش سفید گوشه چند قطب و زنجیر میان است.

کرام در مقابل این منظره وحشتناک و ترس آور فریادی کشید کبریت خاموشی شده و کرام دوباره در میان ظلمت ناپدید گشت رزالییائی در آنجا شناخته نیشد بلکه چندتا معلومی بیش نبود که صکارا را در آنجا نجان دچار اشکال ساخت صدا در میان تازیکی گفت.